



هایدگر متافیزیک را به عنوان پرسش حقیقی مطرح می کند

یک مدرس فلسفه درباره متافیزیک از نظرگاه هایدگر گفت: به طور کلی فلاسفه یا متافیزیک را رد می کنند یا آنرا تأیید می کنند ولی پرسش هایدگر از متافیزیک به دنبال اثبات یا ابطال آن نیست، بلکه پرسش او متفکرانه است و فلسفه را به عنوان پرسش حقیقی مطرح می کند.

یک مدرس فلسفه درباره متافیزیک از نظرگاه هایدگر گفت: به طور کلی فلاسفه یا متافیزیک را رد می کنند یا آنرا تأیید می کنند ولی پرسش هایدگر از متافیزیک به دنبال اثبات یا ابطال آن نیست، بلکه پرسش او متفکرانه است و فلسفه را به عنوان پرسش حقیقی مطرح می کند.

به گزارش خبرنگار مهر، کلاس «متافیزیک از نظرگاه مارتین هایدگر» با تدریس حسن رحمانی از سری دوره‌های آموزشی و کارگاه‌های پژوهشی بنیاد حکمی و فلسفی احمد فردید عصر دیروز دوشنبه 17 شهریور در محل این بنیاد برگزار شد. رحمانی در این جلسه گفت: متافیزیک بخشی از فلسفه است. در فلسفه اسلامی به آن الهیات یا مابعدالطبیعه یا علم الهی هم می گویند. کسی که می خواهد فلسفه بخواند باید متافیزیک را هم یاد بگیرد. معمولاً ابتدای فلسفه منطق می خوانند و بعدش می آیند مابعدالطبیعه می خوانند. متافیزیک شعبه ای از شاخه های علوم فلسفی است. هایدگر متافیزیک را به عنوان دیسیپلین فلسفی و کلاس درسی نگاه نمی کند. یکسری مسائل را فلاسفه در گذشته گفته اند و از دو هزار و اندی سال پیش گردآوری شده و به عنوان متافیزیک نام گرفته است. اما چرا هایدگر نظرگاه خاصی به متافیزیک داشته؟ این موضوع را از متونی که هایدگر به زبان اصلی در این زمینه مطرح کرده بحث می کنیم.

وی افزود: پرسش هایدگر از متافیزیک، پرسش اصلی اوست. تفکر هایدگر در این خلاصه می شود که متافیزیک چیست؟ چگونه این پرسش برای هایدگر به وجود آمده؟ به طور کلی فلاسفه یا متافیزیک را رد می کنند یا آنرا تأیید می کنند. ولی پرسش هایدگر از متافیزیک به دنبال اثبات یا ابطال آن نیست. پرسش متفکرانه است. فلسفه را به عنوان پرسش مطرح می کند. این پرسش فلسفی شک و تردید کردن درباره چیزی نیست بلکه از متافیزیک باید پرسش کرد یعنی این پرسش را جدی بگیریم. اگر جدی نگیریم از این حیث است که نه زیر پایش خالی شده بلکه متافیزیک را بسیار جدی گرفته ایم. هایدگر اساس تاریخ غرب، و هم تفکر و کل تاریخ را متافیزیک می نامد. تفکر هایدگر طرح و تفسیر و بیان دقیق این پرسش است که سیری داشته است. حالا می خواهیم از خودمان بپرسیم متافیزیک هایدگر چیست؟ متنی را که انتخاب کرده ام بخشی از آنرا به عنوان جلد 29 و 30 مجموعه آثار هایدگر ثبت شده درس مفاهیم اساسی متافیزیک است.

این مدرس فلسفه ادامه داد: این کتاب طرز تلقی هایدگر از فلسفه و متافیزیک را می گوید. هایدگر فلسفه و متافیزیک را به یک معنا می گیرد، می گوید فلسفه، علم نیست؛ بلکه بالاتر از آن است. علم را باید به فلسفه و نه اینکه فلسفه را به علم ارجاع داد. متافیزیک، آن پرسش حقیقی و بنیادین است. فلسفه بدون این پرسش بی معناست. خواندن آراء و نظرات فیلسوفان، فلسفه ورزی نیست و یک فضل و دانشی است که می تواند خواننده از آن در مجلسی داد سخن دهد ولی فلسفه، فلسفیدن است یا به زبان عربی تفلسف است.

رحمانی یادآور شد: هایدگر می گوید اینطور نیست که باید فلسفه به مقام علم برسد و مانند ریاضیات یقین ریاضی حاصل شود و سرمشق فلسفه قرار گیرد. هایدگر می گوید اینکه فلسفه بیاید برای ما جهان بینی درست کند این هم منافی فلسفه است. فلسفه حقیقی دنبال ساختن جهان بینی نیست. جهان بینی برای هایدگر وقتی می آید که تاریخ متافیزیک تمام شود. نیچه پایان سیر متافیزیک فلسفه یونانی است. هایدگر می گوید فلسفه با دین و هنر هم قابل مقایسه نیست ولی ایندو در مقام فلسفه می توانند باشند. هایدگر اصل فلسفه را متافیزیک می گیرد. می گوید نمی توان با نگاه به خورشید نور خورشید را شناخت بلکه از عکس آن می توان شناختی از آن حاصل کرد متافیزیک هم همین طور است. اینکه خود فلسفه را بشناسیم به تاریخ فلسفه نگاه کنیم بعد می گوید نه، شناخت فلسفه بنام متافیزیک، بحث تاریخ فلسفه کمکی به ما نمی کند که بفهمیم متافیزیک چیست. وقتی سراغ تاریخ فلسفه و عقاید می رویم با تاریخ عقاید روبرو هستیم و با پرسش حقیقی روبرو نمی شویم. پرسش فلسفی نظر به کل دارد دوم اینکه احساس یا حالی است که باید با آن همراه شود. فلسفه حقیقی باید از عمق وجود انسان نشأت بگیرد. هر امری که از کنه وجود انسان برخاسته باشد باید از این «حال» سرچشمه گرفته باشد از اینرو شعر و هنر و دین در مقام فلسفه هستند.

وی افزود: هایدگر نقل قولی می کند از نوالیس شاعر رومانتیک قرن هجدهم آلمانی که می گوید: «فلسفه در حقیقت دلتنگی خوب و بد است این کششی یا ساقه ای است که انسان می خواهد همه جا در خانه(وطن) باشد.» اختلاف شعر با فلسفه در این است شعر دنبال درک کردن نیست اما سرو کار فلسفه با مفاهیم است. فلسفه برخاسته از فهمیدن است. آن تأثر قلبی باید در انسان به وجود آید. فلسفه باید از «حال» برخاسته باشد و نظرش به کل باشد. فلسفه وقتی است که تفکر فلسفی یا فلسفیدن یا تفلسف آغاز می شود. در این کتاب در مورد «حال» 120 صفحه صحبت کرده است. به عنوان یکی از احوالاتی که بشر مدرن این حالات را دارد به عنوان ملال.

این مدرسه فلسفه یادآور شد: انسان وقتی مطلبی او را بگیرد (تأثیر روی او داشته باشد) آن «حال» برای او پدید می آید و

هایدگر از روی پدیدارشناسانه و به صورت مذاقانه روی این «حال» بحث می کند. هر امری که با کنه وجود انسان و با جان انسان سرو کار دارد؛ همان با «حال» انسان سرو کار دارد. «حال» لازمه فلسفه است ولی علتش نیست. هر تفکر فلسفی حقیقی باید «حال» داشته باشد و هر حالی برای فلسفه متفاوت است. هایدگر حال ارسطو را تعجب کردن یا حیرت کردن می داند البته حیرت واژه خوبی نیست یعنی سرگردانی و سرگشتگی اما به معنای تعجب و تذکر می شود آن را گرفت. هایدگر می گوید با پایان این «حال» متافیزیک هم به پایان می رسد.